

# خداوند و علم

رهنمودی به جانب فراواقع‌گرایی

«هزاره‌ی سوم»

نویسندگان:

ژان کیتون، ایکور و کریچکا بوگدانوف

ترجمه:

وحید شمالی امینی



۱۳۹۸

## فهرست

۱۱	..... سپاس و قدردانی
۱۳	..... پیش‌گفتار
۲۱	..... هشدار
۲۹	..... بیگ‌بانگ
۴۷	..... اسرار موجود زنده
۶۱	..... اتفاق یا اضطرار
۷۳	..... در جست‌وجوی ماده
۸۷	..... طیف واقعیت
۹۹	..... روح در ماده
۱۱۱	..... جهان‌های واگرا
۱۲۳	..... تصویر خداوند
۱۳۵	..... به جانب فراواقع‌گرایی
۱۴۵	..... پساگفتار
۱۵۱	..... منابع

## سپاس و قدرانی

سپاس از متیو دولاروش فوکو برای مطالعه‌ی دقیقِ متنِ دست‌نوشته‌های این کتاب. برای بخشِ علمیِ کتابِ مراتبِ قدردانیِ خویش را از دانشمندان و آثاری که از آنان در اختیارِ ما قرار گرفت ابراز می‌داریم از جمله: ژان آدوز، دیوید بوهم، براندون کارتر، جان گریبین، آلن گوت، استفن هاوکینز، ژان هیدمن، هاینز پاژل، اف. دیوید پیت، ایلیا پرگوژین، هوبر ریو، اروین شرودینگر، میکائیل تالبوت، ترین زوان‌تون، استیون وین‌برگ...

و از نهادهایی که اسناد علمی خویش را در اختیار ما قرار دارند، از جمله: آکادمی علوم «فرانسه»، آژانس ژول ورن، CNRS [مرکز تحقیقات علمی فرانسه]، انستیتوی نجوم «فرانسه»، آکادمی علوم ملی آمریکا، بنیاد ملی علوم USA.

## پیش‌گفتار

این کتاب حاصل یک سلسله گفت‌وگو با یکی از آخرین متفکران مسیحی یعنی ژان گیتون است. مباحث مطرح شده، فلسفه‌ای ناب از آن‌گونه که تنها در یونان باستان یا قرون وسطی از آن سراغ داریم، را مورد بحث قرار می‌دهد.

در این گفت‌وگوها سؤالات ساده‌ای را مطرح نمودیم از جمله این‌که: جهان هستی از کجا به وجود آمده؟ حقیقت چیست؟ آیا پدیده‌ی جهان مادی معنایی دارد؟ چرا باید «چیزی» به جای «هیچ» وجود داشته باشد؟

با تحقیق بسیار، متوجه شدیم که تنها سه راه برای پاسخ به این سؤالات وجود دارد. یکی دین، دیگری فلسفه، و دست‌آخر علم. تا به امروز، تنها دین و فلسفه — هر یک از دیدگاه خویش —، در پاسخ به این سؤالات تلاش نموده‌اند. اما در عصر حاضر، در مقابل علم و الگوهای تفکر وابسته به آن، تکنولوژی و روش‌های زندگی متبعث از آن، دیگر فلسفه قدرت حقیقت‌یابی گذشته‌ی خویش را از دست داده است. امروز علوم انسانی، فلسفه را در جایگاهی قرار داده‌اند که دیگر قادر به تولید ایدئولوژی و تبیین راهبردی سیاسی نیز نیست. به این ترتیب به نظر می‌رسد که فلسفه در حال از دست دادن آخرین شاخصه‌ی خویش یعنی «تفکر کردن» است.

به نظر می‌رسد که بنابراین خداوند و علم در دو دنیای چنان دور از هم

قرار دارند که کمتر کسی رؤیای نزدیک کردن این دو به یکدیگر را در سر می پروراند. با این حال، انگاره‌هایی نو، نشان از گشودن راه‌های جدید از اعماق دانش و آگاهی دارد، که انسان را به فراتر از برخوردهای کلیشه‌ای علم در ارتباط با موضوع حیات، هدایت می‌کند؛ شاید بتوان ردپایی متافیزیکی نیز در آن پیدا کرد. چیزی در عین حال نزدیک و عجیب، پرتوان و اسرارآمیز، علمی و غیر قابل توصیف است؛ شاید چیزی مانند خداوند....

این همان تلاشی است که در این کتاب معطوف به آن بوده‌ایم. فلسفه و دین، به دلیل توسعه‌ی فوق‌العاده‌ی علم چنان تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، که برای دستیابی به توصیفی معقول از حقیقت، ناچار به مراجعه به جدیدترین نظریات فیزیک مدرن گشتیم؛ و به تدریج به دنیایی دیگر پا نهادیم که در عین حال عجیب و جذاب بود، و در آنجایی بردیم که بسیاری از قطعیت‌های ذهنی ما در مورد زمان، فضا، و ماده، سرابی بیش نبوده، به گونه‌ای که دریافت آن از تصور واقعیت نیز برای ما ساده‌تر شد.

همراه با ما، خواننده نیز می‌تواند در مورد نتایجی که از یکی از آخرین کشفیات فیزیک مدرن حاصل شده، سؤالاتی را مطرح کند: جهان «عینی» جز در تفکر ما حضوری فیزیکی ندارد؛ یا به عبارتی جهانی که ما را احاطه کرده است بیشتر از آن که به یک ماشین بزرگ شبیه باشد، به یک تصور گسترده شباهت دارد.

در این صورت، تمامی نظریات جهانی مانند جهان مادی لاپلاس/ انیشتین فروخواهد ریخت، و در پی آن همه‌ی الگوهای ماده‌گرا و واقع‌گرایان نیز از میان خواهند رفت. اما سؤال این است که این همه به نفع چه چیز اتفاق خواهد افتاد؟

با مطالعه‌ی بیشتر جریانات فکری گذشته متوجه دو جریان می‌شویم که با یکدیگر در تبادل، و گاه تباین بوده‌اند؛ دو حوزه‌ی فکری‌ای که با یکدیگر نوعی رقابت داشتند: یعنی جریان‌های معناگرا و ماده‌گرا.

بر اساس تفکر معناگرا؛ که اولین بار توسط قدیس توما داکن مطرح — و به تدریج توسط لایبنیتز و برگسون تبیین شد — «واقعیت»، یک ایده‌ی خالص و محض بوده، و هیچ‌گونه شالوده‌ی مادی ندارد. آنچه برای این متفکرین ملاک است، تنها آن چیزی است که تفکر و شریعت اعلام می‌دارند.

در جهت دیگر، ماده‌گرایان با برداشتی مادی از واقعیت، کاملاً در مقابل معناگرایان قرار می‌گیرند: از دموکریست تا کارل مارکس، همگی بر این اعتقاد بودند که روح، معنا، و هر آنچه در حوزه‌ی تفکر است، پدیداری بیش از «ماده» نبوده و بیرون از آن وجود خارجی ندارند.

این دو دیدگاه در مورد ماهیت هستی، توسط دو نگرش دیگر که در ارتباط معنایی با آن‌ها قرار دارند نیز تکمیل می‌شوند؛ یعنی ایده‌آلیسم و رئالیسم. در پاسخ به این پرسش که: آیا می‌توان نسبت به واقعیت شناخت یافت؟ ایده‌آلیست خواهد گفت: هیچ‌گاه؛ چرا که ما تنها با پدیدارها و نشانه‌هایی که هستی را احاطه نموده‌اند در ارتباط هستیم؛ در حالی که در پاسخی متباین، رئالیست عنوان می‌کند که جهان هستی اگرچه بسیار پیچیده، اما قابل شناخت، محاسبه، و مبتنی بر منطق است.

بنابراین ما در آستانه‌ی تحولی شگرف در حوزه‌ی تفکر، و گسستی در حوزه‌ی معرفت‌شناسی هستیم که از چندین قرن تا کنون فلسفه با آن مواجه بوده است. به نظر می‌رسد که از طریق مطرح شدن نظریه‌ی کوانتوم، و معرفت‌نویسی که توسط آن بر روی مسائل باز شده است، تصویر دیگری از هستی در حال تکوین باشد. تصویری که بر دو نظریه‌ی یادشده تکیه داشته اما از آن‌ها عبور نموده و هم‌نهادی از آنان را مطرح می‌کند. ما این نگرش نوین را همسو با معناگرایی، و بسیار فراتر از ماده‌گرایی قرار می‌دهیم.

شاخصه‌ی تفکر نوین در چیست؟ در این است که مرزهای موجود بین معنا و